

فن آوری اسلامی
یعنی فناوری‌ای که
به حجیت برسد و
«منطق حجیت» و
بندگی بر تولید و
تکامل آن حکم فرما
باشد. چون ما
همه چیز از جمله
فن آوری را برای
بندگی می‌خواهیم.
مبدأ بسیاری از
دستاوردهای دانش
و فن آوری در
تاریخ تمدن، انبیاء
بوده‌اند. یک مطالعه
میدانی و تاریخی
دقیق لازم است تا
آنچه از محصولات
تمدنی که مستند
به انبیاء بوده را
دقیقا مشخص و
از نمونه‌های دیگر
تفکیک کند.

نیستیم، هنگامی که شما با کسی وارد هم‌اوردی می‌شوید مجبور به او نیستید اما این گونه هم نیست که بتوانید پیکر او را هر طور می‌خواهید تکان دهید. شما مقهور او نیستید اما او هم مثل موم در دست شما نیست. تکنولوژی نیز همین حکم را دارد و نباید آن را صفر و یک دید. آیا ما در برابر آن مجبور مطلق هستیم؟ خیر، چون می‌توانیم در آن تصرف کنیم. اما باید مدلی برای این کار داشته باشیم. زیرا بدون آن منفعل می‌شویم. همان گونه که وقتی با حریفی کشتی می‌گیریم، طبق فنونی این کار را انجام می‌دهیم. باید فنون ما غالب باشد، اگر نه شکست می‌خوریم. ادعای ما این است که کالدهایی مانند مدنیت شهری و تکنولوژی، تجسد روح ولاء جور هستند. در مدینه اسلامی، ائمه هدی ارکان البلاد هستند. در بلاد کفر هم شیطان رکن البلاد است. البته آن روح در قالب کسانی که نسبت به آن تولی پیدا می‌کنند، به روح جمعی تاریخی بدل می‌شود. جبری هم در کار نیست، زیرا این تجلی نظام اراده‌هاست. پس ما با یک کالبد پیچیده روبه‌رو هستیم و تکنولوژی مدرن حامل روح تاریخی ولاء جور و اولیای طاغوت است. حال اگر در برابر این روح عظیم به روح ولاء حق تکیه نکنیم و در تمدن سازی با تولی آن‌ها پیش نرویم، حتما شکست می‌خوریم و در هاضمه آن‌ها هضم می‌شویم. اصولا تنها در سایه تولی به دین می‌توان با تمدن غرب درگیر شد. پایگاه درگیری با غرب همین است. اگر جنگ هم می‌خواهیم بکنیم، باید بر محور عاشورا باشد که إن الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة، ما هم مصباح می‌خواهیم و هم سفینه، اگر نه در این دریای توفانی و ظلمانی غرق می‌شویم...

ظاهر از دید شما عقلانیت فقهی موجود تنها دو آسیب عمده دارد، نخست این که در سطح فردی متوقف شده و دیگر این که نتوانسته منطق خود را به دامنه علوم و فنون جریان بدهد...

عمده نقدها همین است. در واقع اشکال ما به عقلانیت فقهی، «ظرفیت تعدد» آن است. روشنفکرها به ادبیات فقهی حمله می‌کنند چون در آن تعدد هست و می‌گویند باید عرفی شوید و با سیال کردن عقلانیت و معرفت دینی، از تعدد فاصله بگیرید. ما می‌گوییم ظرفیت تعدد را نباید محدود کرد، این ظرفیت قابل تکامل است و بیش از این‌ها می‌توان از دین استظهار کرد. دین بیش از این ظرفیت سرپرستی دارد. در دامنه‌های گسترده‌تر و ژرف‌تری می‌توان دین داری و بندگی کرد. چرا دامنه بندگی را محدود کنیم؟ پس این گونه نیست که در نقد تفقه موجود به روش‌های روشنفکری عمل کنیم. ولو در جایی ظاهر اشکال و انتقاد یکی باشد اما جهت حرکت مان دقیقا به عکس است! ما به فقه می‌گوییم چرا در فضای بزرگ‌تری در جهت تکامل و توسعه از دین استظهار نمی‌کنید؟ این را سپرده‌اید به دست کفار و فقط در موضوعات خرد استضائه به دین می‌کنید؟ روشنفکرها می‌گویند چرا این همه استضائه به دین می‌کنید؟ دین هم یک متن است که باید با استفاده از علوم دیگر آن را تفسیر کرد. منطق هرمنوتیک به ما می‌گوید وقتی با متن مواجه می‌شوید، چگونه آن را

در خود هضم کنید. ما می‌گوییم متن قابل هضم نیست، بلکه باید دید چگونه می‌توان استضائه از دین پیدا کرد. مگر دین و متن قرآن، چیزی مانند کلیله و دمنه است که در چهار هاضمه ما هضم شود؟ البته جهاز هاضمه غرب برای هضم کلیله و دمنه هم مناسب نیست! آن‌ها نمی‌توانند معانی حقیقی را در خود هضم کنند. اما مگر قرآن کتاب کلیله و دمنه است؟ کلام الله و تجلی خداوند است: «لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه». چرا فقط در موضوعات خرد زندگی دنبال دین برویم؟ چرا ظرفیت استضائه خود را توسعه ندهیم؟ چرا در تکامل و توسعه حیات اجتماعی و الگوسازی برای آن از دین استفاده نکنیم؟ حرف ما این است که چرا دایره تفقه محدود است اما روشنفکرها می‌گویند چرا تفقه می‌کنید؟

ما در عرصه عقلانیت ایزاری، «حجیت» را جایگزین «تطابق» می‌کنیم و حجیت سه مؤلفه‌ای تعریف می‌شود. در عقلانیت ایزاری غربی «انسجام منطقی» و «تفاهم اجتماعی» هست اما «تعبد» نیست. تعبد نیز باید در خود عقلانیت جاری شود، نه آن که در هنگام کاربرد به آن اضافه شود! به تعبیر دیگر ایمان و اخلاق دینی در کالبد عقلانیت جاری هستند، نه در کارکرد عقلانیت.

در حوزه علوم اسلامی دچار ضعف هستیم. یعنی با آن که آنچه در زمینه فلسفه و عرفان داریم به نسبت زیادی متأثر از زبان وحی است، هنوز نمی‌توانیم بگوئیم به صورت منسجم و منطقی شکوفائی ادبیات وحی است؛ بله، از وحی اثرپذیرفته است - برای همین این که بگوئیم عرفان اسلامی عرفان هندی است، قطعا دروغ است یا این که بگوئیم فلسفه اسلامی فلسفه یونانی است، غلط است - اما چنین نیست که بتوانیم بگوئیم شبکه زبانی فلسفه و عرفان اسلامی - که نمایش‌گر شبکه مفهومی آن‌ها است - بسط شبکه زبانی و مفهومی وحی است. در حوزه فقه این تابعیت را بیشتر می‌بینیم. یعنی ادبیات فقه و فقه به شبکه زبانی و مفهومی وحی (قرآن و معصومان) به شدت نزدیک است. اما شبکه زبانی عرفان و فلسفه، بسط منطقی شبکه معارف دینی نیست، تا چه رسد به حوزه‌هایی مثل ریاضی و فیزیک و شیمی و پزشکی و... حتی در دوران اوج شکوفائی تمدنی مسلمانان. پس شبکه زبانی و مفهومی وحی محور و مبنای تولید و توسعه علوم است و شبکه زبانی - مفهومی همه علوم دیگر باید لایه‌هایی از رویش و زایش وحی در زمینه دانش بشری و تفاهم اجتماعی باشند. اگر چنین اتفاقی افتاد، می‌توان آن را عقلانیت دینی خواند. چه آن‌جا که عرصه عقلانیت بنیادین است و چه آن‌جا که به عقلانیت کاربردی و محاسبات محض اشاره دارد. البته خیلی واضح است که چنین اتفاقی تاکنون نیافتاده اما این الگوی مطلوب ماست.

در غرب تا اندازه زیادی توانسته‌اند شبکه زبانی منسجمی حول محور مدرنیته تولید کنند. آن‌هایی که خیال می‌کنند علوم انسانی ایدئولوژیک نیست و اگر این علوم فراگیر شود، نزاع‌ها کم می‌شود یا خودشان را به تعافل می‌زنند یا عوامانه به موضوع نگاه می‌کنند. غرب توانسته این شبکه زبانی را توسعه دهد و لذا علوم انسانی غربی حامل ایدئولوژی‌های مدرن هستند. اتفاقا از طریق همین شبکه زبانی است که غرب توانسته ایدئولوژی خود را بیوشاند و آن را جهانی کند. آن جایی هم که ملت‌ها ایدئولوژی غربی را قبول ندارند، این شبکه زبانی توانسته تمدن و تکنولوژی و در واقع ایدئولوژی غربی را میان آن‌ها نفوذ دهد. غرب شبکه مفهومی - زبانی خود را به شبکه ساختارها و کالاهای و شبکه ارتباطات اجتماعی تبدیل کرده که همچون کالبد زندگی انسان‌ها در همه‌جای دنیا شده و تا معماری و شهرسازی را هم تحت تأثیر قرار داده است. برای همین است که می‌بینیم قیله زبان تخصصی علوم، غرب است. وقتی دو متخصص ایرانی در اتاق جراحی یا برج مراقبت فرودگاه با هم صحبت می‌کنند، زبان ارتباط آن‌ها انگلیسی است. قیله شبکه شهری هم غربی است. یعنی نیویورک قیله شهرهای جهان است، نه مکه و کعبه! چگونه؟ ایدئولوژی غربی درون یک شبکه زبانی که ناظر به یک شبکه معانی است، پیچیده و پوشانده شده و شبکه تعامل و ارتباطات اجتماعی در همه‌جا بر پایه آن شکل گرفته است. به همین دلیل هنگامی که تغییری در سبک معماری در نیویورک داده می‌شود، معماری یونان، ایران و حتی برج کنار کعبه را هم دگرگون می‌کند.

با تصویری که شما از عقلانیت و تجدد دارید، آیا استفاده از تجربه دیگران در مسیر توسعه معنادار خواهد بود؟

بله، چون ما در برابر جهت‌داری دانش و فن آوری غرب، مجبور مطلق نیستیم. تکنولوژی پیکره منقصل روح تاریخی غرب است. البته نه روح تاریخی هگل. ما در فلسفه تاریخ خودمان بحث می‌کنیم. این که یک نظریه را با مفرداتش محاکمه کنیم، کار کودکانی است که چون ترکیب را نمی‌فهمند، فکر می‌کنند همه یک حرف می‌زنند. آن‌ها که کودکانه فکر می‌کنند، همین که مفردات سخن یکی شد، گمان می‌کنند محتوای سخن‌ها هم یکی است... به هر حال تکنولوژی پیکره آن روح است ولی ما نسبت به آن مجبور